

گزارشی از بحران ازدواج در غرب؛ آسیب‌ها و راهکارها (برگزیده‌ای از مقالات دو ماهنامه سیاحت غرب): فریده پیشوایی

چکیده

در طول چند دهه گذشته، کاهش نرخ ازدواج‌های رسمی و پیدایش پدیده‌های نوی مانند همجنس‌بازی، هم‌خانگی یک زوج بدون ازدواج و بارداری‌های بدون ازدواج و روند فروپاشی خانواده‌ها با افزایش تعداد خانواده‌های تک‌والدینی در کشورهای غربی به ویژه ایالات متحده امریکا رشد سریعی یافته است و از جمله معضلات مهمی است که ذهن جامعه‌شناسان و اندیشمندان را به خود مشغول کرده است. نکته مهم آنکه فرهنگ امریکایی در طول ۵۰ سال گذشته مسلط بوده است و بسیاری از ملت‌ها خواسته‌اند که از رفاه و ثروت و پیشرفت امریکا پیروی کنند و ناراحت‌کننده اینکه بسیاری از ملت‌ها در زمینه رفتارهای غیراخلاقی نیز از امریکایی‌ها پیروی می‌کنند و ایالات متحده جهان را در بسیاری از رفتارهای جنسی رهبری می‌کند (نوئل هورنور، ماهنامه سیاحت غرب، ص ۵۰). از این‌رو، آشنایی با این تغییرات مهم و اثرگذار در زندگی مدرن امریکایی و غربی، می‌تواند در فهم بهتر اثرپذیری‌های فرهنگی دیگر کشورها از جمله کشورهای در حال توسعه از فرهنگ غرب و شناسایی راهکارهایی یاری‌رسان باشد که دیگر جوامع را از در پیش گرفتن مسیری مشابه با مسیر کشورهای غربی باز می‌دارد. آمارهای رسمی و غیر رسمی منتشر شده در کشور ایران نیز نشانگر بروز تدریجی این‌گونه تغییرات فرهنگی - البته هر چند به صورت اندک - در سال‌های کنونی است که توجه بیش از پیش کارگزاران فرهنگی و رسانه‌ای کشور را می‌طلبد. از این‌رو، در این نوشتار تلاش شده گوشه‌ای از تغییرات فرهنگی یادشده در حوزه ازدواج و خانواده در کشورهای غربی، علل و عوامل زمینه‌ساز آن و نیز راهکارهای برون‌رفت و یا پیشگیری از آن از نگاه و قلم اندیشمندان غربی ارائه شود. این نوشتار برگزیده‌ای از بیش از ۱۸ مقاله مرتبط با موضوع است که در ماهنامه سیاحت غرب به چاپ رسیده است.

کلید واژگان: ازدواج، غرب، طلاق.

۱. وضعیت ازدواج در غرب

اندیشمندان غربی باور دارند روابط پایدار زن و شوهری، بنیان یک کشور مستحکم هستند. بنابراین، نقطه مقابل این گفتمان آن است که نداشتن رابطه زن و شوهری - یا حتی بدتر از آن، نداشتن اشتیاق به داشتن چنین رابطه‌ای - فقط یک شکست فردی نیست؛ بلکه ناکامی همه کشور است (الینور ویلکینسون، ص ۳۷). با این وجود، مدت‌هاست که خانواده‌های سنتی در بحران‌هایی جدی قرار گرفته‌اند. اندیشمندان غربی می‌گویند با وجود حمایت عمومی از ازدواج، جانشین‌های متفاوتی به آرامی و ناآگاهانه به جای آن مطرح شده است؛ به طوری که ازدواج که روزگاری نهاد اجتماعی فرض می‌شد، امروزه یک انتخاب شخصی و فردی است. زمانی قانون و افکار عمومی، ازدواج را فارغ از اینکه در این نهاد چه می‌گذرد، نیکو و پسندیده می‌دانستند، اکنون قانون و افکار عمومی، شادی و رضایت فردی را پسندیده می‌دانند و چندان به حفظ روابط رسمی آن اعتنایی ندارند. ازدواج روزگاری یک آیین مقدس بود، سپس به یک قرارداد مبدل شد و اکنون فقط یک نوع نظام‌دهی و ترتیب خاص است. روزگاری دین از آن آیین مقدس حمایت می‌کرد، سپس قانون، آن قرارداد را اجرایی می‌کرد و اکنون این نظام به سلاقی و انتخاب‌های شخصی واگذار شده است (جیمز کیو. ویلسون، ص ۵۲). اکنون دانشمندان اجتماعی زیادی با این موضوع موافقت می‌کنند که یک مادر و پدر با محبت در ازدواجی که زن و شوهر به هم متعهد باشند، بهترین شالوده برای خانواده، اقتصاد و یک کشور است (جنیس شا کرو، ۱۳۹۲، ص ۴۶). دیوید اولسون معتقد است، امروزه ازدواج در جامعه آمریکا در چالش به سر می‌برد. زوجها می‌خواهند رابطه خوبی با هم داشته باشند، اما به راستی نمی‌دانند که چگونه به چنین خواسته‌ای برسند. به دلیل پذیرش مقوله‌ای جدید از زندگی یعنی «هم‌خانگی بدون ازدواج» بسیاری از مردم می‌گویند که قصد ازدواج ندارند و یا می‌خواهند ازدواج خود را به تأخیر بیندازند و یا اگر مطلقه باشند، می‌گویند که احتمالاً دیگر تن به ازدواج نخواهند داد. مردم آشکارا خواهان رابطه‌ای نزدیک با یکدیگرند؛ اما از انتخاب زوج مناسب خود عاجزند. از سوی دیگر، از ایجاد هرگونه تعهدی هم برای خود گریزانند (اولسون، ۱۳۸۴، ص ۷۲).

۲. تاریخچه تغییرات

قوانین موجود تا آغاز قرن بیستم به روشنی نشان می‌داد، اگر کودکی از طریق یک زوج ازدواج نکرده (نامشروع) متولد شود، باید هر دو والد را داشته باشد. به عبارت بهتر، این فرزند سرانجام به یک پدر و مادر منتسب می‌شد و بدون یکی از والدین به شمار نمی‌رفت. هیچ دولتی اجازه نداشت که به مادری که بدون شوهر فرزنددار شده است، تسهیلات مالی بدهد و افکار عمومی به شدت با چنین امری مخالفت می‌کرد، اما با پایان یافتن قرن نوزدهم میلادی و در اوایل قرن بیستم، سیاست‌ها تغییر کرد و افکار عمومی نیز رفته‌رفته

دگرگون شد. دو چیز در این تغییرات مؤثر بود: اول، احساس همدردی و دلسوزی برای کودکان نیازمند و دوم، پایان دادن به شرایط قانونی که زنان از آن رنج می‌بردند (ویلسون، ۱۳۸۳، ص ۵۳). در دهه شصت قوانین طلاق در بیشتر کشورهای غربی به تصویب رسید، قوانین آزادسازی سقط جنین و قرص‌های ضدحاملگی، احتمال بارداری ناخواسته را کاهش داد و هدف اصلی تفریحات عمومی، رضایت جوانان قرار گرفت. بر این اساس، قوانین خانواده مبنای خود را از دست داد و خارج شدن از ازدواج بسیار آسان شد. این تغییرات فرهنگی به واسطه تمهیدات دادگاه‌ها روشن شد. در پایان قرن نوزدهم، دادگاه عالی امریکا ازدواج را «تعهدی مقدس» می‌نامید، اما همین دادگاه، در سال ۱۹۶۵ ازدواج را «مشارکت دو فرد» دانست (همان، ص ۵۲).

_ آمارها چه می‌گویند؟

آمار مربوط به آخرین سرشماری امریکا نشان داد که اوضاع خانواده‌ها تا چه حد نگران‌کننده است. این نتایج هشداردهنده نشان می‌دهد، خانواده‌هایی که با سرپرستی زوج‌های ازدواج نکرده (این افراد معمولاً بدون پیوند ازدواج، با هم زندگی می‌کنند)، اداره می‌شود، رشد ۷۲ درصدی یافته است. همچنین تعداد خانواده‌هایی که به وسیله یک مادر مجرد و یا پدر مجرد اداره می‌شود، با رشد ۲۵ و ۶۲٪ روبه‌روست و برای اولین بار تعداد خانواده‌های هسته‌ای مرسوم، به کمتر از ۲۵٪ کل خانوارها کاهش یافته است. امروزه ۳۳٪ نوزادان به مادران ازدواج نکرده تعلق دارند، در حالی که آمار مشابه در سال ۱۹۴۰ میلادی فقط ۳/۸ درصد بود. دیگر پژوهش‌ها نشان می‌دهند که هم‌خانگی یک زن و یک مرد (بدون ازدواج رسمی) در دوره‌ای ۳۸ ساله، از ۱۹۹۸ - ۱۹۶۰ میلادی، رشد ۱۰۰۰ درصدی داشته است. همچنین تعداد خانواده‌های مربوط به همجنس‌بازان سر به فلک گذاشته است. از دیگر سو، جامعه امریکایی با رشد فزاینده شمار زنان ازدواج نکرده در دهه‌های سوم و چهارم زندگی آنها روبه‌روست که تمایل دارند فرزندان خود را به تنهایی به دنیا آورده و تربیت نمایند (دابسون، ۱۳۹۰، ص ۵۹ و ۶۰). بدین جهت است که دختران متعلق به خانه‌های بدون پدر و یا خانواده‌های نابود شده‌ای که مادرانشان در نوجوانی بچه‌دار شده‌اند، در آمار مربوط به حاملگی دختران، رقم چشم‌گیری را تشکیل می‌دهند (گزارش سالانه وضعیت گسست خانوادگی در انگلستان شورای سردبیری مرکز غیردولتی عدالت اجتماعی انگلستان، ۱۳۸۶، ص ۷).

_ در یک نگاه کلی

- در سال ۲۰۰۰ میلادی، ۱۳/۵ میلیون نفر از والدین امریکایی، سرپرستی ۲۱/۷ میلیون کودک و نوجوان زیر ۲۱ سال را بر عهده داشته‌اند، در حالی که یکی از والدین آنها در جایی دیگر زندگی می‌کرده است.

- در امریکا نسبت جمعیت به وجود آمده به وسیله زوج‌های ازدواج نموده‌ای که فرزند نیز دارند از ۴۰ درصد کل جمعیت در سال ۱۹۷۰ به ۲۴ درصد کل جمعیت در سال ۲۰۰۰ کاهش یافته است.
- شمار خانواده‌های تک‌والدینی در سال ۲۰۰۰ میلادی به ۱۲ میلیون خانواده رسیده است.
- خانوارهای تک‌والدینی امریکایی در دوره ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰ میلادی، از ۹ درصد کل خانواده‌ها به ۱۶ درصد افزایش یافته‌اند.
- سال‌های گذشته میزان تولد فرزند در میان زنان ازدواج نکرده و همچنین نسبت والدینی که هرگز ازدواج نکرده‌اند، رشد یافته است.
- تقریباً یک سوم زنانِ قیّم فرزند در امریکا هرگز ازدواج ننموده‌اند.
- خانواده‌های بدون پدر از ۷ میلیون در سال ۱۹۹۰ به ۱۰ میلیون خانواده در سال ۲۰۰۰ میلادی افزایش یافته‌اند. امروزه ۱۳/۸ میلیون فرزند در امریکا (۲۳ درصد از کل فرزندان امریکایی) که زیر ۱۵ سال سن دارند، با مادرانشان زندگی می‌کنند. ۲/۷ میلیون فرزند نیز (۵ درصد از کل فرزندان) با پدرانشان زندگی می‌کنند.
- در امریکا نسبت خانواده‌هایی با مادران مجرد به ۲۶ درصد و نسبت خانواده‌هایی با پدران مجرد به ۵ درصد افزایش یافته است. این نسبت‌ها در سال ۱۹۷۰ میلادی تنها ۱۲ و ۱ درصد بوده است.
- پدران مجرد (۳۳ درصد) با احتمال بیشتری نسبت به مادران مجرد (۱۱ درصد) با یک غیرهمجنس خود بدون ازدواج زندگی خواهند کرد.
- طلاق زوج‌های دارای فرزند رشد یافته است.
- مادران سرپرست فرزند، با احتمال بیشتری کار پاره‌وقت خواهند داشت.
- ۸۹ درصد پدران مجرد شاغلند، همچنین ۷۷ درصد مادران مجرد شاغل هستند.
- ۵/۶ میلیون فرزند امریکایی هم اینک با پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌هایشان زندگی می‌کنند.
- در امریکا تعداد مادران مجرد در سال‌های ۱۹۷۰ تا ۲۰۰۰ میلادی از ۳ میلیون نفر به ۱۰ میلیون نفر افزایش یافته است. همچنین در همین مدت تعداد پدران مجرد از ۳۹۳۰۰۰ نفر به ۲۰۰۰۰۰۰ نفر افزایش یافته است.

- در مکزیک، مادران نوجوان بین ۱۳ تا ۱۹ ساله، ۲۷ درصد کل حاملگی‌های این کشور را تشکیل داده‌اند.
- در ایرلند و در طی سال‌های ۱۹۸۱ تا ۱۹۹۱ میلادی، نرخ خانواده‌های تک‌والدینی از ۵/۷ درصد به ۷/۹ درصد کل خانواده‌ها رسیده است. طلاق مهم‌ترین دلیل رشد تعداد این خانواده‌ها معرفی می‌شود.
- در فرانسه از اواخر دهه هفتاد میلادی تا سال ۲۰۰۰ خانواده تک‌والدینی با رشدی بیش از ۵۰ درصد روبه‌رو شده است.
- همچنین در یونان، از سال ۱۹۸۰ میلادی، تعداد مادران ازدواج نکرده، ۲۹/۸ درصد افزایش یافته است. همچنین در انگلیس نیز نسبت خانواده‌های تک‌والدینی به حدود ۲۵ درصد کل خانواده‌ها افزایش یافته است که رشد زیادی را در تعداد مادرانی که هرگز ازدواج نکرده‌اند و نرخ طلاق در سی سال گذشته نشان می‌دهد.
- در آلمان و در طول دو دهه گذشته، تعداد این خانوارها دو برابر شده است که کمابیش همه این خانواده‌ها با سرپرستی مادران اداره می‌شود.
- در ژاپن، خانواده‌هایی با سرپرستی مادران در طول سال‌های دهه هفتاد میلادی با رشد روبه‌رو شده‌اند. در سال ۱۹۹۷ میلادی، ۱۷ درصد کل خانواده‌ها با سرپرستی زنان اداره می‌شده‌اند.
- از هر چهار کودک استرالیایی، یک کودک تنها با یکی از والدین واقعی (فیزیولوژیکی) خود زندگی می‌کند. این امر نتیجه طلاق‌های خانوادگی در این کشور است. نتایج یک پژوهش در استرالیا نشان می‌دهد که در ۲۵ سال آینده، تعداد این خانواده‌ها بین ۳۰ تا ۶۶ درصد رشد پیدا می‌کند. (partners,1385, p 52-55)

۳. علل و عوامل کاهش ازدواج و تشکیل خانواده

- انقلاب جنسی

دگرگونی‌های اقتصادی آمریکا پس از سال ۱۹۷۳، همراه با دیگر تغییرات اجتماعی بزرگ مانند تولید قرص ضد بارداری، انقلاب جنسی، فمینیسم و سطوح بالای تحصیلات دانشگاهی در میان زنان و مردان، ساختار خانواده آمریکایی را متحول کردند. زنان و مردان آمریکایی به تدریج، ازدواج را به تأخیر انداختند، فرزندان کمتری به دنیا آوردند و آمار طلاق بیشتر شد. همان سالی که قرص ضد بارداری وارد بازار شد، انقلاب جنسی دهه ۱۹۶۰ ممکن شد. مبارزان واقعی این انقلاب، زنان مجرد و جوانی بودند که با کمک این روش جدید جلوگیری از بارداری، پیامدهای تمایلات و رفتارهای جنسی خود را به کنترل خود درآوردند؛ تا پیش از آن، بیشتر مردم آمریکا در خانواده‌های هسته‌ای زندگی می‌کردند، زوج‌های متأهل به طور متوسط، چهار

فرزند داشتند و مادران در خانه می‌ماندند، اما در سال ۲۰۰۰، خانواده‌ها به طور متوسط، دو فرزند داشتند، از هر دو ازدواج، یکی به طلاق می‌انجامید و تقریباً یک سوم کودکان امریکا در خانواده تک‌والدینی یا با زوج‌های مجرد بزرگ و تربیت می‌شدند. این قرص، زنان امریکا را قادر ساخت تا ازدواج و مادر شدن را به تأخیر بیندازند و در عین حال، از نظر تمایلات جنسی همچنان فعال باشند. زنان از این سال‌های آسانی مضاعف، برای بهبود وضعیت خود در بازار کار بهره بردند. به نظر دو اقتصاددان امریکایی، کلودیا گولدین و لورنس کاتز، افزایش ناگهانی آموزش حرفه‌ای زنان دقیقاً زمانی روی داد که این قرص ضد بارداری قانوناً در دسترس زنان در سن دانشگاه قرار گرفت. به اعتقاد آنان، «ظاهراً این روش ضد بارداری از هر نظر قابل اعتماد، با کاربرد آسان، تحت کنترل زنان، دارای خطر سلامتی ناچیز و درد و ناراحتی اندک، در ایجاد تغییر واقعی در موقعیت اقتصادی زنان نقش مهمی داشته است». آنها به این نتیجه رسیدند که «این قرص قاعداً به دلیل تأثیر مستقیم بر هزینه و پیامدهای رابطه جنسی و تأثیر غیر مستقیم بر افزایش سن در اولین ازدواج، هزینه یافتن یک شغل را کاهش داد» (کوهن، ۱۳۹۱، ص ۳۵ و ۳۶). آرمان نوسنت‌گرایانه دهه ۱۹۵۰ درباره مسائل خانواده به پدیده‌ای سست و شکننده تبدیل شده بود و این مسئله، پیامد سریع فرهنگ جنگ سرد بود که امیدهای طولانی تحقق‌نیافته برای برقراری ثبات، شیوه‌های استخدام که علیه زنان تبعیض قائل می‌شدند و دانش کاذب روان‌شناسی عوام‌پسند، موجب تسریع رشد آن شده بود. شانس موفقیت چنین وضعیتی در ایجاد عمری طولانی همواره اندک بود. چنانچه این موضوع را بی‌طرفانه بررسی کنیم، متوجه می‌شویم که آرمان خانواده هسته‌ای دهه ۱۹۵۰ کمابیش با همه گرایش‌های جمعیت‌شناختی دنیای مدرن مغایرت داشت. در واقع می‌توان گفت مردم امریکا نیز مدرن بودند. از سال ۱۹۰۰ تا جنگ جهانی دوم، اشتغال زنان افزایش یافت، سن ازدواج آنان بیشتر شد، شمار بیشتری از آنان وارد دانشگاه شدند، رابطه جنسی پیش از ازدواج آنان عمومی‌تر شد، فرزندان کمتری به دنیا آوردند و میزان طلاقشان بیشتر شد. این گرایش‌ها برای مدت کوتاهی یعنی از پایان جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۶۱ بر عکس شدند، اما پس از اواسط دهه ۱۹۷۰ این گرایش‌ها دوباره با شدت به مراتب بیشتری بروز یافتند (همان، ص ۴۴). انقلاب جنسی در ۱۹۶۰ یک حمله مستقیم به مفاهیم سنتی اخلاقیات، ازدواج و خانواده بود. یک نسل بعد، اثرات ویران‌گر آن حمله، در بسیاری از مسائل اجتماعی روز قابل مشاهده بود. در چنین جوی، جای تعجب ندارد که جوانان احساس می‌کنند، حق دارند قبل از ازدواج روابط جنسی داشته باشند. جای تعجب ندارد که میلیون‌ها نفر زن و شوهر بتوانند شکست در تعهد ازدواجشان را منطقی ببینند؟! در فرهنگی که اخلاقیات به عنوان یک عقیده شخصی دیده می‌شود، هیچ‌گونه نگرانی درباره خانواده‌هایی که در حال فروپاشی هستند، وجود ندارد و خشونت‌های خانگی و جرم و جنایت در حال افزایش است (کولوبین، ۱۳۸۹، ص ۳۱).

- صنعتی شدن جوامع

شواهد بیانگر آن است که هر چه جوامع صنعتی‌تر و یا به عبارت دیگر غربی‌تر می‌شوند، بر میزان طلاق در آنها افزوده می‌شود. بیست سال پیش، پدیده طلاق به ندرت در ژاپن اتفاق می‌افتاد، اما هر چه به جامعه صنعتی امروز نزدیک‌تر و شبیه‌تر شد، بر آمار این پدیده افزوده شد. پنج سال پیش، کمابیش طلاق در چین پدیده‌ای نامحسوس بود، اما در همین مدت کوتاه، آمار طلاق و شکل‌گیری پدیده هم‌خانگی بدون ازدواج در پکن به شکل فزاینده‌ای افزایش یافته است. وقتی به جامعه چین نگاه می‌کنیم، درمی‌یابیم که آنها نیز به سوی نظام سرمایه‌سالاری غرب پیش می‌روند (اولسون، ۱۳۸۴، ص ۷۳).

- جنبش‌های زنان

جنبش‌های زنان از دیگر موارد اثرگذار در این دگرگونی‌هاست. علاقه زنان به تحصیل، استقلال یافتن و قدرت داشتن، تأثیر قابل توجهی در این روند داشته است. این مشکل زمانی حادث می‌شود که مردان میلی به این همراهی با زنان در عرصه اجتماع نداشته باشند. در این صورت نتیجه آن، افزایش طلاق و همچنین بی‌میلی به ازدواج است (همان). آزادسازی زنان نیز عاملی بود که این روند را تسریع کرد. در آمریکا و انگلیس قرن ۱۹، زنان بیشتر از هر جای دیگر اروپا از حقوق برخوردار بودند، ولی با ازدواج، آنها از حق مالکیت و درخواست طلاق محروم می‌شدند و نیز از انجام امور خود نیز محروم بودند. در سال‌های دهه ۱۹۲۰ به بیشتر این محرومیت‌ها پایان داده شد و هنگامی که به زنان حق رأی داده شد، دیگر هیچ یک از این محدودیت‌ها شانس بقا نداشت (کیوجیمز، ۱۳۸۳، ص ۵۴). دهه‌های شصت و هفتاد با تغییراتی اساسی در ساختار خانواده در ایالات متحده همراه بود. در این زمان، زنان هر روز بیش از پیش، نقش سنتی خود را در خانواده به عنوان زن خانه‌دار رها کردند و بدون وجود ضرورت‌های اقتصادی، به نیروی کار مزدبگیر تبدیل شدند. آنان بسیاری از بازار کارهایی را که پیش از آن فقط برای مردان بود، در برابر خود گشوده دیدند و از این فرصت استفاده کردند. هم‌زمان با افزایش مشارکت زنان به عنوان نیروی کار، نرخ باروری با کاهش جدی روبه‌رو شد (مگان ویلیامسن، همان، ص ۵۱) و چنین شد که پس از ساعات کار و بازگشت به منزل، روابط گذشته جای خود را به روابطی سست و متزلزل داد. در چنین شرایطی، بسیاری دیگر از زنان با امید یافتن زوج مناسب‌تر طلاق گرفتند (اولسون، ۱۳۸۴، ص ۷۳). زنان از سال ۱۹۶۶ به بعد، برای نخستین بار در کسب مدرک کارشناسی از مردان پیشی گرفته‌اند و اکنون زنان، بیشتر از مردان، مدارج بالاتر تحصیلی را کسب می‌کنند. اکنون زنان بیشتر شاغلان را در محل‌های کار تشکیل می‌دهند و در ۱۴۷ شهر از ۱۵۰ شهر بزرگ آمریکا، دستمزدهای زنان جوان، بیشتر از هم‌تایان مرد آنها در همین دامنه سنی است (هر چند این امر فقط در مورد زنان مجرد و بی‌فرزند زیر سی سال و واقع در مناطق شهری مصداق دارد و در دیگر موارد،

شکاف درآمدها به نفع مردان به قوت خود باقی است). نسلی که در حال ورود به عرصه است، امروزه با این باور بزرگ می‌شود که زنان می‌توانند از پس انجام هر کاری برآیند که مردان انجام می‌دهند. با اینکه امروزه به نسبت گذشته، تعداد بیشتری از مردان در حال به دست گرفتن نقش خدمات‌دهنده اولیه هستند، تقریباً در بسیاری از ازدواج‌ها، زنان، بیشتر از مردان پول درمی‌آورند (نیکول راجرز، ۱۳۹۰، ص ۳۴ و ۳۵). این در حالی است که از نظر فرهنگی این مسئله پذیرفته شده است که مردان وقتی قصد ازدواج دارند، به دنبال هم‌تایان زن برای حمایت‌هایی غیر از حمایت مالی هستند. در غالب امر مردان خواهان همسرانی هستند که از تحصیلات کمتری برخوردارند یا کمتر از خود آنان پول درمی‌آورند، ولی از کیفیت‌های دیگری همچون حمایت عاطفی، رقابت‌های درون خانه، توان بالقوه مادری کردن مطلوب، جذابیت جسمانی و بسیاری کیفیت‌های دیگر برخوردار هستند، اما زمانی که موضوع ازدواج زنان با مردانی به میان می‌آید که به نسبت خود آنها کمتر ثروتمند و کمتر تحصیل کرده هستند، چیزی درست در جای خود قرار نمی‌گیرد و از این رو، می‌پرسیم که آیا زنان در کاهش ازدواج نقش دارند یا خیر! (همان). بنابراین نباید تعجب کرد که دهه ۱۹۲۰ دهه‌ای پر حرارت از رابطه نامحدود دختر و پسرها، لباس‌های تحریک‌آمیز و رفتارهای خودفروشانه است (کیو جیمز، ۱۳۸۳، ص ۵۴).

– کمک‌های رفاهی دولت به مادران هرگز ازدواج نکرده

امروزه تعداد کودکانی که نه تنها خارج از خانواده و ازدواج به دنیا آمده‌اند؛ بلکه بدون هیچ پدری بزرگ می‌شوند، فزاینده و روبه رشد است. در ایالات متحده از سال ۱۹۶۰ تاکنون، درصد این مادران ازدواج نکرده سه برابر (۳۰۰ درصد) افزایش پیدا کرده است، اما چرا این اتفاق افتاده است؟ یکی از عوامل آن کمک‌های رفاهی دولت بوده است. اگر یک نظام رفاهی دولتی، به مادران ازدواج نکرده به میزان کافی پول بپردازد که برای خود خانه‌ای داشته باشند، برخی از این زنان، کودکان خود را بر شوهر ترجیح می‌دهند. وقتی دولت برای چیزی یارانه پرداخت کند، میزان آن افزایش پیدا می‌کند. تسهیلات رفاهی به کودکان تک‌والد، در سال ۱۹۳۵ آغاز شد، اما در سال ۱۹۶۰، صرفاً چهار درصد از کودکانی که از تسهیلات رفاهی استفاده می‌کردند، مادرانی داشتند که هرگز ازدواج نکرده بودند. دیگران فرزند مادران بیوه یا مطلقه بودند. در سال ۱۹۹۶ این امر به طور کامل تغییر کرد؛ در حال حاضر، کمابیش ۳۲ (۷۰ درصد) از کودکانی که از تسهیلات رفاهی بهره می‌برند، فرزند مادرانی هستند که هرگز ازدواج نکرده‌اند و به ندرت فرزند مادران بیوه هستند (همان، ص ۵۱).

– تساهل و رواداری درباره امور غیر اخلاقی

کارهای غیر اخلاقی به هر چیز گفته می‌شود که ضوابط اخلاقی جامعه را دچار انحطاط و وخامت کند و احترام و شایستگی و خلوص چیزها را از بین ببرد. در حال حاضر، جامعه امریکا، جامعه‌ای است که این ویژگی را می‌پذیرد. تساهل و رواداری درباره موسیقی و تلویزیون که از لحاظ اخلاقی قابل مناقشه و سؤال-برانگیز هستند و به طور کلی پذیرش جامعه نسبت به روند رو به افزایش بی‌بندوباری و مسئولیت‌ناپذیری جنسی، از جمله خصوصیات این جامعه است که در این بحران نقش اساسی دارد. این عوامل، نقشی مهم در ایجاد این افول بازی کرده‌اند (آدام بورسوا، ص ۷ و ۸). در حال حاضر، در ایالات متحده به جوانان و نوجوانان توصیه می‌کنند که رابطه جنسی سالم [با جلوگیری از بارداری و انتقال بیماری‌های واگیردار] داشته باشند. امروزه در دبیرستان‌ها، آموزشی که درباره مسئولیت‌پذیری جنسی به جوانان می‌دهند، استفاده از ابزارهای پیشگیری از حاملگی و بیماری است. خود این امر، چراغ سبزی به جوانان است که می‌توانند رابطه جنسی داشته باشند و این خود نوعی آسان‌گیری است که سرانجام، به رواج بی‌بندوباری جنسی و مسئولیت‌ناپذیری اخلاقی در میان جوانان منجر می‌شود (همان).

– رسانه‌های غیر اخلاقی

از جمله عوامل فروپاشی اخلاقی و بحران ازدواج و خانواده، رسانه‌های غیر اخلاقی در غرب هستند. این امر شامل فیلم‌ها و موسیقی‌هایی است که در آن هرزگی فکری و گویشی به شکلی وحشیانه وجود دارد. هنگامی که کودکان به موسیقی‌ای گوش می‌کنند که از کشتن و روابط جنسی نامشروع تجلیل می‌کند، این رسانه وحشیانه است و هیچ‌کس به فکر این نیست که با این دریافت‌ها، عکس‌العمل و خروجی کودکان چه خواهد بود. کودکان ما به طور مداوم دریافت‌کننده هرزگی‌های رسانه‌ها هستند (بورسوا، ۱۳۸۳، ص ۱۳ و ۱۴). نویسنده مقاله در ادامه می‌گوید خود رسانه‌ها را هم باید تغییر داد. وقتی که ما به رسانه‌هایمان اجازه می‌دهیم که چنین موسیقی‌هایی را پخش کنند و به تلویزیون اجازه می‌دهیم که کشتار و هرزگی جنسی را تبلیغ کند، فرزندان ما فکر خواهند کرد که از نظر ما چنین چیزها و رفتارهایی پذیرفتنی است. ما باید رسانه‌هایی را که فرزندانمان پیش‌روی آن قرار دارند، قانونمند و سانسور کنیم. سانسور باید تا حدی ادامه یابد که مطمئن شویم، هیچ برنامه تلویزیونی و هیچ آوازی از رادیو، انحراف را تبلیغ نمی‌کند (همان).

– تلاش‌های هم‌جنس‌بازان

از دیگر عوامل مؤثر در این زمینه تلاش‌های هم‌جنس‌بازان برای قانونی کردن خواسته‌هایشان است. نخستین نکته در این باره این است که این افراد، تعریف ازدواج را به عنوان پیوند یک زن و یک مرد تخریب می‌کنند. اگر هم‌جنس‌بازان در تلاش‌هایشان موفق شوند، ازدواج معنای خود را از دست خواهد داد. اگر پیوند ازدواج تنها بین یک زن و یک مرد نباشد، به دنبال این تغییر، هرگونه ترکیب از روابط موقت افراد می‌تواند به عنوان خانواده شناخته شود؛ حتی اگر این خانواده از دو مرد و سه زن تشکیل شده باشد؛ البته چند همسری مردان می‌تواند قانون شود، اما اگر ازدواج را به هر معنایی در نظر بگیریم، این روابط هیچ معنایی نخواهند داشت. نکته دوم اینکه فعالان نهضت هم‌جنس‌بازی، بچه‌ها و جوانان را با هدف تسخیر قلب‌ها و مغزهای آنها، هدف گرفته‌اند. مدارس دولتی، به ویژه در کالیفرنیا و ماساچوست، بی‌وقفه به آن سو حرکت می‌کنند. در شماری از برنامه‌های آموزشی مدارس، به بچه‌ها آموخته‌اند که رفتارهای هم‌جنس‌بازانه، عملی معمول و قابل پذیرش هستند و جنبه‌های سنتی مرتبط به اخلاق، سرشار از تعصب و تنفرند (دابسون، ۱۳۸۴، ص ۶۳ و ۶۲)؛ البته نمی‌توان انکار کرد که رسانه‌ها در حال ایفای نقش مهمی در شکل دادن به افکار عمومی درباره آن هستند. به یقین چنین به نظر می‌آید که رسانه‌ها زیر پرچم تساهل و برابری از طرفداران ازدواج هم‌جنس‌بازانه جانبداری کرده‌اند و هرکس که برخلاف این رویه حرکت کند، قدیمی، تنگ‌نظر یا بدتر از آن، متعصب و ضد هم‌جنس‌بازی معرفی می‌شود. فیلیپ بنتون، استاد علوم سیاسی در دانشکده حقوق دانشگاه در فرانسه، این گرایش را چنین تحلیل می‌کند:

این هنجار (هم‌جنس‌گرایی) که به وسیله رسانه‌ها عادی یا همگانی و از این‌رو، مشروع یا مناسب نمایانده شده است، به خودی خود بیشتر از جانب کسانی سرهم‌بندی شده است که افکار حاکم را شکل می‌دهند. به دیگر سخن، نگرش غالب، با افکار عمومی که مدعی ابراز آن است، یکی نیست؛ بلکه تمایل دارد افکار عمومی را از بیرون شکل دهد. کسانی که تابلوهای جدید خیر و شر را سرهم‌بندی کرده و آن را از راه رسانه‌ها و در مدارس سامان داده‌اند، انسان‌های معمولی نیستند. چه کسی می‌تواند نقش محوری نخبگان سیاسی و عقلانی را در انقلاب اخلاقی دهه شصت انکار کند؟

(ازدواج تک‌جنسیتی در استرالیا؛ چرا اکنون؟، ۱۳۹۲، در

friendly.blogger.wordpress.com

– هزینه‌های سرسام‌آور مراسم ازدواج و تبدیل آن به صنعت

امروزه صنعت بازاریابی توانسته است، آیین مذهبی ازدواج و راهکارهای تشکیل خانواده را به یک شغل پول‌ساز در زندگی اجتماعی شهروندان تبدیل کند و رفته‌رفته با پیچیده‌تر و پرزرق و برق‌تر شدن این سنت دیرینه، اتفاقاتی خنده‌دار – و پردرآمد – در کسب و کار و تجارت نوظهوری با نام صنعت ازدواج مشاهده می‌شود. اکنون تجارت بزرگی در حال انجام است که در آن برنامه‌ریزان ازدواج به عنوان هماهنگ‌کنندگان چنین جشن‌هایی، توانسته‌اند به ثروتی انبوه دست یابند. این صنعت هم اکنون در ایالات متحده گردش مالی صد و شصت و یک میلیارد دلاری دارد که این رقم، پنج برابر گردش مالی صنعت محصولات آرایشی و زیبایی است. به علاوه، کارشناسان این صنعت باور دارند که حرفه آنان نه تنها فروش و یا اجاره وسایلی تزئینی همانند سفره عقد و پذیرایی، که فروش یک تصویر کاملاً جدید از عروس به میهمانان است. جرارد موناگان، از بنیان‌گذاران انجمن مشاوره ازدواج می‌گوید: «ما به فروش رؤیا به همسران جوان مشغولیم و برای این کار، هر هزینه‌ای را می‌توانیم دریافت کنیم.» این مؤسسات در گام اول با ایجاد دلهره و وحشت در دل زوج‌هایی که قصد ازدواج با یکدیگر را دارند، مجموعه‌ای از خدماتی را که باید برای مراسم خود انجام دهند، به آنان عرضه می‌کنند.

امروزه با قدرتمند شدن این صنعت، دیگر کمتر عروسی حاضر است بدون انجام مشاوره با چنین مؤسساتی، تن به ازدواج دهد. بدین ترتیب، بسیاری از جذابیت‌های برپایی چنین مراسمی، به طور عملی به صورت پیمانکاری در اختیار این مراکز قرار می‌گیرد. گویی تصاویر و گزارش‌های رؤیایی و چشم‌گیر جشن‌های عروسی به تصویر کشیده شده در مجلات، باید برای همه زوج‌های جوان به مرحله اجرا درآید. تعبیر یکی از منتقدان چنین رویکردی از این صنعت دموکراسی اسراف کاری است که چندان دور از واقعیت نیست. نگاهی به آمارهای رسمی، به خوبی حجم این ولخرجی‌های سنگین را نشان می‌دهد. برای نمونه، در مراسم معمولی ازدواج، از خدمات چهل و سه حرفه مختلف برای پذیرایی از صد و شصت و پنج میهمان بهره برده می‌شود. قیمت میانگین یک لباس عروس هزار و بیست و پنج دلار است و تنها در یک سال، عروس‌ها و دامادهای امریکایی، هدایایی به ارزش نه میلیارد دلار به یکدیگر داده‌اند.

در سال ۲۰۰۳ میلادی، خانم مید مقاله‌ای را درباره فروشگاه‌های زنجیره‌ای دیویدز بریدال نوشت که لباس‌های یک‌چهارم عروس‌های امریکایی را ارائه می‌کند. با بررسی‌های بیشتر، وی دریافت که فرهنگ مادی کنونی تا چه حد پیوند ازدواج را به تسخیر خویش درآورده است.

خانم مید برای تکمیل تحقیقات خود، سفری نیز به چین داشت. او در این کشور از یک کارخانه بزرگ تولید لباس‌های عروس بازدید کرد که کارگران آن روزانه فقط شش دلار حقوق می‌گرفتند تا لباس‌های پرزرق و

برقی به بهای هزار دلار را به ویژه برای زوج‌های غربی بدوزند. در ادامه، وی سفری به شهر تفریحی دیسنی لند سفر کرد که عروس‌ها و دامادها می‌توانند در آن بر کالسکه سیندرلا سوار شوند، از تورهای تفریحی ماه عسل برای سفر به سواحل آروبا بهره ببرند. [هم‌اکنون یک سوم توریست‌های این منطقه را همسران جوان تشکیل می‌دهند] و یا در سمینارهای مشاوران مراسم ازدواج و تولیدکنندگان لباس‌های ویژه عروس‌ها و دامادها شرکت کنند.

خانم مید می‌گوید همان ترفندهای بازاریابی استفاده شده در فروش یک خودرو، در این صنعت نیز کاملاً مورد توجه است. با نگاهی به این صنعت می‌توان دریافت که چگونه فروش حلقه‌های الماس که در گذشته تهیه آن جزو آداب و رسوم مراسم ازدواج به شمار نمی‌رفت، اکنون به عرفی فراگیر تبدیل شده است (ویلسون، ۱۳۸۷، ص ۴۰ و ۴۱).

– رواج روابط جنسی باز در جامعه

بخش دیگری از مسائل ازدواج به روابط جنسی باز می‌گردد. شرایط امروز به گونه‌ای است که دیگر افراد نیازی به برآورده شدن نیاز جنسی در زندگی مشترک ندارند و می‌توانند نیاز خود را به آسانی در جامعه ارضا کنند. از این رو، با ارضای خود خارج از زندگی مشترک، تعهدی درباره ازدواج هم ندارند. بر این اساس، بی‌قیدوبندی جنسی و عرف شدن هم‌خانگی بدون ازدواج، مردم را بسیار منفعت‌جو و بی‌توجه به ارزش‌های روابط خانوادگی ساخته است (دیوید اچ اولسون، ۱۳۸۴، ص ۷۴).

– سیستم حقوقی

بسیاری از کارشناسان معتقدند که سیستم حقوقی و قضایی کنونی، از مهم‌ترین عوامل مؤثر بر کاهش ثبات خانواده‌هاست. یکی از مطالعاتی که در مورد نرخ طلاق صورت گرفته است، نشان می‌دهد که در میان ۱۸ کشور اروپایی و در فاصله سال‌های ۱۹۶۰ تا ۲۰۰۲ میلادی، در مجموع ۲۰٪ از رشد آمار طلاق، به دلیل نارسایی‌های سیستم حقوقی کنونی رخ داده است؛ البته هم‌اکنون قوانینی به منظور آسانی هم‌خانگی در حال تصویب است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که این کارها نیز می‌تواند افزون بر رشد هم‌خانگی، به کاهش نرخ ازدواج و برهم زدن ثابت خانواده‌ها بیانجامد. برای نمونه، باید دانست که از هر دو زن و مرد هم‌خانه دارای فرزند تا پنج سالگی کودکشان، یک زوج از هم جدا می‌شوند، در حالی که آمار مشابه در میان زوج‌های رسمی، دوازده به یک است. هم‌اکنون سه چهارم گسست‌های خانواده‌ها بر کودکانی اثر می‌گذارد که حاصل زوج‌های ازدواج نکرده هستند (شورای سردبیری مرکز غیردولتی عدالت اجتماعی انگلستان، ۱۳۸۶، ص ۱۴).

– رکود اقتصادی و بیکاری مردان

یکی دیگر از دلایل مهم کاهش نرخ ازدواج را باید در مسئله فقر و فقدان امنیت اقتصادی جست‌وجو کرد؛ زیرا به دلیل تأمین نشدن خواسته‌های همسران و یا فرزندان، زمینه لازم برای از بین رفتن بنیادهای خانواده فراهم می‌شود (شورای سردبیری مرکز غیردولتی عدالت اجتماعی انگلستان، ۱۳۸۶، ص ۹). در دهه‌های کنونی رکود اقتصادی و افسردگی فرصت‌های شغلی کارگران مرد را بیش از کارگران زن تباہ کرده است. در نتیجه طبقه مردان کارگر اغلب نسبت به همسرانشان سخت‌تر کار پیدا می‌کنند. نقش مرد در خانواده یک ضرورت الزامی است. مردان نیاز به انگیزه برای ماندن با همسر و خانواده خود دارند. اگر مرد با خانواده‌اش بماند، نقش او دست‌کم در ابتدا، فقط می‌تواند تأمین‌کننده و محافظ خانواده باشد. بنابراین، مطمئن‌ترین و سریع‌ترین راه برای از بین بردن خانواده این است که برای مردان جوانی که آرزوی ازدواج و تشکیل خانواده دارند، امکان دسترسی به کار وجود نداشته باشد. در این صورت است که مرد جوان هیچ دلیلی برای ماندن در کنار همسر خود ندارد (اندرسون، ۱۳۸۹، ص ۳۱ و ۳۲).

– صنعت طلاق

از آغاز شکل‌گیری قوانین مربوط به طلاق‌های بدون دلیل، صنعتی چند میلیارد دلاری پیرامون دادگاه‌های طلاق شکل گرفته است که بازیگران آن شامل قضات، وکیلان، روان‌درمانگران، واسطه‌ها، مشاوران، کارشناسان مسائل اجتماعی و سرانجام، سازمان دیوان سالار دستگاه پلیس است. همه این افراد، دارای جایگاهی حرفه‌ای و مالی در صنعت طلاق هستند. در واقع، مسئولان دولتی در همه رده‌ها، که شامل رهبران برگزیده ملت در همه سطوح و جناح‌های سیاسی هستند، امروزه تمایلی روزافزون به افزایش شمار خانواده‌های تک‌والدینی دارند. سیاست‌های مربوط به طلاق در دادگاه خانواده آغاز می‌شوند که سازمانی کمابیش جدید و نه چندان بررسی شده است. این دادگاه‌ها دارای قدرتی نامحدود هستند که با مردم و زندگی خصوصی‌شان ارتباطی تنگاتنگ دارند. در این میان، دادگاه‌های غیرعلنی و محرمانه مربوط به مسائل قضایی، از گذشته به عنوان محل‌هایی جهت شیادی شناخته می‌شدند. فیلسوف و قاضی انگلیسی جرمی بنتهام در این‌باره می‌نویسد: «در جایی که اثری از حضور مردم نباشد، عدالتی نیز وجود نخواهد داشت. در این دادگاه‌هاست که قاضی مورد آزمون قرار می‌گیرد».

قضات باور دارند که در این دادگاه‌ها، امنیت خانواده‌ها حفظ می‌شود، اما داوری در این مورد چندان ساده نیست؛ به یقین تلاش این دادگاه‌ها، به منظور افزایش شمار طلاق‌ها و گسترش دامنه نفوذشان بوده است. آنها در تلاشند که با افزایش حجم فعالیت‌های خود و یا افزودن بر شمار مشتریانشان و با گسترش دامنه قابلیت‌های مالی و احساسی حرفه خود، مردم را بیشتر به طلاق ترغیب نمایند.

یکی از منتقدان این دادگاه‌های خانواده معتقد است که با بهبود خدمات این دادگاه‌ها، افراد بیشتری نیز به سوی این مراکز جذب می‌شوند. بدین ترتیب، شهروندان زیادتری برای حل مشکلاتشان به این دادگاه‌ها مراجعه می‌کنند و البته «کسب یک شغل بهتر»، به معنای جذب بیشتر والدین جدا شده و یا خواهان جدایی به این مراکز است. این مراکز هزینه‌های مالی زیاد و وابستگی‌های پشت پرده و نفوذ فراوانی دارند و برای تشویق خانواده‌ها به طلاق بیشتر تلاش می‌کنند که با تجهیز این مراکز، طلاق را برای مادران جذاب‌تر کنند؛ البته این کارها با حمایت مسئولان دولتی و گروه‌های ذی‌نفع نیز همراه بوده است. در این میان، بسیاری از شرکت‌های خصوصی طرف قرارداد با «مرکز نگهداری و حمایت از کودکان طلاق» نیز در این جریان نقش مهمی را ایفا می‌کنند؛ البته دولت‌ها نیز از وجود این مراکز به شیوه‌های مختلف سود می‌برند. به همین دلیل نیز از شکل‌گیری و فعالیت‌های این مراکز در نقاط مختلف کشور استقبال می‌کنند.

قدرت مفسده‌آمیز حامیان طلاق، با همه توان در جهت توسعه خود می‌کوشد و مخالفان این نظام به شدت مجازات می‌شوند. برای نمونه، تحقیقات فدرال در سال ۱۹۹۹ میلادی نشان داد که بعضی از دادگاه‌های خانواده با استخدام افرادی به عنوان همکار، از آنها می‌خواهند که خانواده‌هایی را که در آن، والدین در کنار فرزندانشان به زندگی مشغولند، ولی مشکلاتی بین آنها و یا در نگهداری فرزندانشان وجود دارد، شناسایی کنند؛ زیرا این خانواده‌ها می‌توانند مشتریان بالقوه این دادگاه‌ها به شمار آیند.

دولت‌ها در حالی از مراکز نگهداری کودکان طلاق به عنوان گاوهای شیرده یاد می‌کنند که این امر، نشان‌دهنده منافع فراوان این مراکز است که در سایه تلاشی اندک به دست می‌آید (استفان، ۱۳۸۵، ص ۳۱ و ۳۶).

۴. پیامدهای گسست ازدواج

بحران در ازدواج و گسست خانواده‌ها دارای آثار پرشمار و گوناگونی است که به طور عمومی نیز نتایج ناگواری را برای افراد و خانواده‌هایشان و در پهنه‌ای گسترده‌تر برای جامعه به دنبال دارد. برای نمونه پژوهشی که بر روی ۲۴۴۷ بزرگسال انگلیسی انجام گرفت، نشان می‌دهد که بیشتر افراد دچار گسست خانوادگی، با معضلات اجتماعی مختلفی روبه‌رو شده‌اند که مشکلات آموزشی، اعتیاد به مواد مخدر، مصرف الکل، مشکلات اقتصادی و انباشت بدهی‌ها و یا بیکاری از مهم‌ترین آثار این گسست‌ها است؛ البته در این پژوهش بر همبستگی عوامل و نه دلایل آنها اتکا دارد. و به هر حال، این مطالعه میدانی، دیدگاه خوبی را درباره دامنه مشکلات و معضلات وابسته به گسست خانواده‌ها ارائه می‌کند. مهم‌ترین نتایج عبارتند از:

– سوء عملکرد خانواده

آثار این گسست‌ها را می‌توان در کارکرد نامناسب خانواده در حوزه وظایف آن، به ویژه در بخش‌های استقلال‌طلبی، همدلی، هویت‌جویی، خودکنترلی و آزادی نشان دادن احساسات اعضای آن مشاهده کرد.

– رشد فقر و وابستگی رفاهی

ناکامی پدر و مادر در شکل دادن به یک پیوند پایدار، در اغلب موارد به مشکلات معیشتی و رفاهی می‌انجامد. این گزارش نشان می‌دهد که پدران پس از گسست خانواده‌هایشان با مسائل مالی مختلفی روبه‌رو می‌شوند. فقدان پدر نه فقط بر بچه‌ها، بلکه بر افرادی که هرگز رابطه‌ای با فرزندان‌شان نداشته‌اند و همچنین زنان سرپرست خانواده هم از لحاظ اقتصادی تأثیر می‌گذارد. باید دانست که این گسست‌های خانوادگی یکی از دلایل و یکی از نتایج فقر و بسیاری دیگر از مسائل اجتماعی مخاطره‌آمیز است. از سوی دیگر، آمار منتشر شده از سوی انیستیتوی پژوهش‌های اجتماعی و اقتصادی (ISER) نشان می‌دهد که پس از جدایی، وضعیت اقتصادی زنان و مردان به ترتیب ۱۸٪ و ۲٪ بدتر می‌شود. افزون بر این، دولتمردان ما این حقیقت را که بیشتر این جدایی‌ها قابل پیشگیری است، نادیده گرفته و باید به منظور حفظ بسیاری از پیوندهای ازدواج و یا هم‌خانگی‌های زنان و مردان، به دلیل منافع مالی و احساسی آن کوشش کنند.

– جرم و بزهکاری

باید یادآوری کرد که ۷۰٪ مجرمان جوان به خانواده‌های تک والدینی تعلق داشته‌اند و در مجموع نیز رفتارهای ضد اجتماعی مجرمانه در میان فرزندان خانواده‌های جدا شده از هم، به نسبت خانواده‌های سنتی، بیشتر است. یک سوم زندان‌ها و بیش از نیمی از مجرمان مراکز اصلاح و ترتیب هم به این خانواده‌ها تعلق داشته‌اند.

– تأثیر بر بزرگسالی

نگهداری از بزرگسالان نه فقط از لحاظ پیچیدگی روابط خانوادگی، بلکه از جنبه ویژگی‌های متغیر این روابط حائز اهمیت است؛ البته در جامعه‌ای با گسست‌های خانوادگی زیاد، نگهداری از سالمندان و یا اقوام نسبی، وظیفه‌ای اخلاقی به شمار نمی‌رود. بدین ترتیب، این وظیفه بیش از گذشته بر دوش دولت سنگینی می‌کند و این روند به خاکستری شدن جمعیت (مسن شدن افراد و بالا رفتن میانگین سن شهروندان) می‌انجامد. همچنین یک مؤسسه دولتی تخمین زده که در فاصله سال‌های ۳ - ۲۰۰۲ و ۶ - ۲۰۰۵ میلادی، تغییرات جمعیت‌شناختی به تنهایی به افزایش ۱۴۶ میلیون پوندی هزینه‌های نگهداری از افراد پیر انجامیده است.

– هزینه‌های تحمیلی به ملت

این گسست‌های خانوادگی به فشارهای اقتصادی قابل توجهی هم منجر می‌شود. هزینه‌های وارد شده به مردم در هر سال، هم‌اکنون ۲۰ میلیارد دلار است که بخش زیادی از آن به والدین تنها اختصاص می‌یابد؛ پس اگر ما گسست‌های خانوادگی کمتری داشته باشیم، فرزندان کمتری هم به مراکز نگهداری از کودکان سپرده می‌شوند، بی‌خانمانی کاهش می‌یابد و مسائلی نظیر اعتیاد، جرم، بیماری‌های جسمی و روحی، آموزش‌های فوق‌العاده برای کودکان دچار افت آموزشی، کاهش سطح یادگیری‌ها و سرانجام بی‌کاری نیز روندی نزولی خواهند گرفت. بنابراین، حفظ پول مالیات‌دهندگان و عملکرد بهتر اقتصادی کشور می‌تواند یکی از نتایج اقدامات صورت گرفته به منظور کاستن از این گسست‌ها به شمار آید.

– تأثیر بر مسکن

با جدایی والدین، هر کدام از آنها نیاز به تهیه خانه‌ای مجزا برای خود خواهد داشت؛ بدین سبب، بر هزینه‌های ملی افزوده می‌شود. به علاوه، آمارهای رسمی حاکی از آن است که افراد فقیر جامعه، بیشترین آسیب‌ها را از این گسست‌ها می‌بینند (شورای سردبیری مرکز غیردولتی عدالت اجتماعی انگلستان، ۱۳۸۶، ص ۱۱).

– تأثیرهای سوء بر نوجوانان

طلاق به طور مستقیم با رفتارهای بی‌بندوبارانه جنسی جوانان در دوره بلوغ ارتباط دارد. پژوهشگران مؤسسه آموزش‌های اجتماعی اوریگون، رفتارهای ۲۰۰ پسر مشغول به تحصیل در دبیرستان‌ها و مراکز پیش‌دانشگاهی را که در مناطق جرم‌خیز سکونت داشته‌اند، پی‌گیری کرده‌اند. آنان دریافتند که پسران دارای روابط جنسی در سنین پایین، به خانواده‌هایی تعلق داشته‌اند که با انواع مدل‌های فروپاشی خانواده مانند طلاق، ازدواج مجدد، هم‌خانگی بدون ازدواج روبه‌رو شده است.

تنها ۱۸٪ پسرانی که در سنین پایین روابط جنسی داشته‌اند، به خانواده‌های سنتی تعلق داشته‌اند. در مقابل، ۵۷٪ افراد فاقد این روابط، به خانواده‌هایی که در آنها طلاق روی نداده، متعلق بوده‌اند. پژوهش دیگری نشان داد که یک همبستگی قوی بین زنان جوانی که بدون ازدواج‌های رسمی صاحب فرزند می‌شوند، با دخترانی وجود دارد که در دوره عمر خود با تغییر در ساختار خانواده روبه‌رو شده‌اند. همچنین در این پژوهش نتیجه گرفته شد که اضطراب‌های سرچشمه گرفته از طلاق و ازدواج دوباره، بر بارداری و تولد فرزندان در خارج از محدوده ازدواج، توسط دختران خانواده‌های طلاق مؤثر بوده است (دابسون، ۱۳۸۴، ص ۶۵ و ۶۶).

۶. چه باید کرد؟

چنان که گذشت، بسیاری از پژوهشگران علوم اجتماعی غربی معتقدند که از لحاظ فرهنگی و اجتماعی غرب با بحران جدی در حوزه ازدواج و خانواده روبه‌روست. پل ویتز با جمع‌آوری خلاصه‌ای از حجم وسیعی تحقیقات، نتایج تکان‌دهنده‌ای گرفته است. ملازمه فقر و خانواده‌های تک‌والدی، سرنوشت اسفناک فرزندان طلاق، ملازمه بیماری و شدت یافتن آن با طلاق و سلامتی جسمی و روحی با ازدواج و وفور ناهنجاری اجتماعی و فردی در خانواده‌های تک‌والدی، تنها برخی از یافته‌های این تحقیقات گسترده است (ویتز، ۱۳۸۳، ص ۴۹). از این‌رو، در ادامه این چنین تحقیقاتی، محققان به دنبال ارائه راهکار جهت برون‌رفت از این معضل اجتماعی هستند که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود.

– بازگشت به اخلاقیات و دین

امروزه اندیشمندان متعهد غربی نیاز اصلی این جوامع را در این می‌دانند که رفتار جنسی مناسب و درست از رفتار جنسی نامناسب و نادرست از منظر خدا بازشناسی شود. نوئل هورنور می‌نویسد: «کتاب مقدس به ما می‌آموزد که باید از رابطه جنسی پیش از ازدواج خودداری کنیم و در ازدواج نیز به تک‌همسری عمل کنیم. بر اساس کتب مقدس هرگونه رابطه جنسی خارج از بنیان خانواده غیراخلاقی و گناه‌کارانه است (هورنور، ۱۳۸۵، ص ۴۵). او در ادامه می‌گوید: «دستور خدا به همه مردم روشن است. او به همه انسان‌ها در همه جا دستور می‌دهد که توبه کنند. کلام خدا نشان می‌دهد که افول اخلاقی رفته‌رفته به نابودی ملی می‌انجامد. آنها که با کتاب مقدس آشنا هستند می‌دانند که کتاب مقدس وضعیت وخیمی را برای آنان پیش‌بینی می‌کند که بر رفتارهای غیراخلاقی اصرار دارند (همان). جی ام وُستر می‌نویسد: «می‌توان از نظر کتاب مقدس در باب ازدواج و زندگی خانوادگی، وضعیت امروز را یک بحران به حساب آورد. به هر حال، دیدگاه‌های کتاب مقدس، نه تنها بیان آشکار پیامدهای ازدواج و زندگی خانوادگی سالم را پیش‌رو می‌نهد؛ بلکه نشان می‌دهد نگرش مسیحی به ازدواج و زندگی خانوادگی را برای جبران خسارت‌های ناشی از گرایش‌های جدید می‌توان به کار برد (وُستر، ۱۳۹۱، ص ۳۲).

– ترویج فرهنگ عفاف در جوانان

یکی دیگر از راهکارهای برون‌رفت از این معضل، ترویج فرهنگ عفاف و خودداری از گناه معرفی شده است. مصلحان اجتماعی در غرب معتقدند ترویج مسئولیت‌پذیری جنسی از راه تبلیغ کفّ نفس، خویش‌تن‌داری و پرهیز از رابطه‌های این‌گونه، ساده‌تر و موفق‌تر است و باید این رویکرد را در میان جوانان خود ترویج کنند که داشتن رابطه جنسی پیش از ازدواج غلط است و باید آنان را که دست به چنین کاری می‌زنند، ملامت کنند. آنها می‌گویند باید دوباره این هنجار اخلاقی و رویکرد را در جامعه‌مان بازسازی کنیم که رابطه جنسی

پیش از ازدواج و غیررسمی و اتفاقی، غلط است. اگر در چنین جهتی گام برداریم با ایجاد ساختارهای مفید، سنتی و کارآی گذشته، مشکلات فعلی ما درباره بیماری‌های واگیردار مقاربتی و حاملگی ناخواسته نوجوانان ازدواج ناکرده پایان می‌یابد (بورسوا، ۱۳۸۳، ص ۹ و ۱۰).

– تقویت ساختار و عملکرد خانواده‌ها در سیاست‌های کلان دولتی

پژوهشگران اجتماعی معتقدند مطمئناً ازدواج پایدارترین و باثبات‌ترین الگوی زندگی گروهی است، اما آگاهی‌های عمومی درباره این منافع، در سطح بالایی قرار ندارد. آمار زیادی نشان می‌دهد ازدواج در مقایسه با هم‌خانگی و زندگی اشتراکی، آرامش بیشتری را برای والدین و کودکان به دنبال دارد و در صورت بروز بحران‌ها و رخدادهای نگران‌کننده هم می‌تواند نقش مؤثری در جهت رفع آنها داشته باشد، اما با وجود این هنوز هم گام‌های اثربخشی در جهت حفظ بنیان خانواده‌ها برداشته نمی‌شود. افزون بر این، در خانواده‌هایی با مشکلات درونی کمتر، والدین بهتر کار می‌کنند و احساس رضایت بیشتری نیز دارند. بنابراین در سیاست‌های کلان دولتی، توجه به مدیریت تعارض‌های خانوادگی باید مورد توجه جدی قرار گیرد؛ زیرا زندگی کودکان، بیش از شادمانی والدین، به سطح تعارضات موجود بین آنها وابسته است (شورای سردبیری مرکز غیردولتی عدالت اجتماعی انگلستان، ۱۳۸۶، ص ۱۱ و ۱۲).

– توجه به ایجاد فرصت‌های شغلی

فرصت‌های اشتغال نقش مهمی را هم در شمار مردان آماده ازدواج به همراه می‌آورد. داشتن و یا نداشتن یک شغل مناسب، یکی دیگر از عوامل مهم اثرگذار بر تشکیل خانواده و ثبات آن است. پژوهش‌ها نشان می‌دهد که میان شمار خانواده‌های تک‌والدینی در یک منطقه جغرافیایی و فرصت‌های شغلی نامناسب برای مردان، ارتباط مستقیمی وجود دارد؛ البته فرصت‌های اشتغال نقش مهمی را هم در تعداد مردان آماده ازدواج به همراه می‌آورد (همان، ص ۱۲).

– توانمندسازی شهروندان و اقدامات پیشگیرانه و اصلاحی در حفظ خانواده

در این باره سفارش شده که خدمات دولتی باید به سمت توانمندسازی شهروندان سوق پیدا کند. دولت در صورت وجود یک معلولیت در خانواده تلاش می‌کند که امکانات تحصیل و درمان و دیگر نیازها را فراهم نماید؛ اما در صورت پیدایش مقدمات یک گسست، عکس‌العملی جدی را شاهد نیستیم. در حالی که باید برای درمان این معضلات و بحران‌ها و کشمکش‌ها، کارهایی پیشگیرانه و اصلاحی انجام شود. مردم نیز باید تشویق شوند که تصمیم‌هایی در راستای صلاح و خیر و رفاه بیشتر جامعه بگیرند و منافع کوتاه‌مدت و فوری را بر صلاح درازمدت خود و اجتماع مقدم ندارند (شورای سردبیری مرکز غیردولتی عدالت اجتماعی

انگلستان، ص ۱۵). مردم باید بدانند جوهره ازدواج، سکس، پول یا حتی بچه‌دار شدن نیست؛ جوهره ازدواج تعهد است (جیمز کیو. ویلسون، ص ۵۸).

– بازآفرینی دستورالعمل‌های اجتماعی تولد کودکان پس از ازدواج

از جمله راهکارهای ارائه شده زنده کردن دستورالعمل و قوانین اجتماعی درباره تولد فرزندان بعد از ازدواج است. توضیح آنکه یکی از قوانین اصلی در دستورالعمل‌های اخلاقی سنتی در همه جوامع، در همه دوران‌ها و در همه فرهنگ‌ها، ممنوعیت تولد کودکان پیش از ازدواج است. جوامع در همه جای دنیا تشخیص داده‌اند که این ممنوعیت برای ایجاد ثبات اجتماعی و بالا بردن رشد جمعیت متناسب با ظرفیت جامعه، لازم است. متأسفانه با توجه به عواقب فاجعه‌بار، این ممنوعیت امروزه در همه سطوح جامعه امریکا نادیده گرفته می‌شود. هر زمان که در جامعه‌ای بنیان خانواده این چنین از هم پاشیده شود، آن جامعه نیز متلاشی می‌شود. بازآفرینی دستورالعمل‌های اجتماعی اساسی تولد کودکان پس از ازدواج، هم برای خوشبختی خانواده‌های امریکایی در آینده و هم برای کاهش جنایات خشونت‌آمیز لازم است (آلکس کولین، ص ۲۵).

// منابع

- اندرسون، لاری (شهریور ۱۳۸۹). ماهنامه سیاحت غرب، ش ۸۵.
- اولسون، دیوید اچ. (بهمن ۱۳۸۴). ماهنامه سیاحت غرب، ش ۳۱.
- باسکرویل استفان (اسفند ۱۳۸۵). ماهنامه سیاحت غرب، ش ۴۴.
- بورسوا، آدام (آذر ۱۳۸۳). ماهنامه سیاحت غرب، ش ۱۷.
- پایگاه Parents without Partners. (اردیبهشت ۱۳۸۵). ماهنامه سیاحت غرب، ش ۳۴.
- جنیس‌شا کروز (فروردین ۱۳۹۲). ماهنامه سیاحت غرب، ش ۱۱۶.
- دابسون، جیمز سی (دی ۱۳۸۴). ماهنامه سیاحت غرب، ش ۳۰.
- راجرز، نیکول (مرداد ۱۳۹۰). ماهنامه سیاحت غرب، ش ۹۶.
- شورای سردبیری مرکز غیردولتی عدالت اجتماعی انگلستان (اسفند ۱۳۸۶). ماهنامه سیاحت غرب، ش ۵۶.
- کولین، آلکس (مرداد ۱۳۸۹). ماهنامه سیاحت غرب، ش ۸۴.
- کوهن، نانسی ال (اردیبهشت ۱۳۹۱). ماهنامه سیاحت غرب، ش ۱۰۵.

- وُستر، جی ام (آذر ۱۳۹۱). ماهنامه سیاحت غرب، ش ۱۱۲.
- ویتز، پل (اردیبهشت ۱۳۸۳). ماهنامه سیاحت غرب، ش ۱۱.
- ویلسون، امیلی (آبان ۱۳۸۷). ماهنامه سیاحت غرب، ش ۶۴.
- ویلسون، کیو جیمز (آبان ۱۳۸۳). ماهنامه سیاحت غرب، ش ۱۶.
- ویلکینسون، الینور (خرداد و تیر ۱۳۹۲). ماهنامه سیاحت غرب ش ۱۱۸ - ۱۱۹.
- ویلیامسن، مگان (آذر ۱۳۸۳). ماهنامه سیاحت غرب، ش ۱۷.
- هورنور، نوئل (دی ۱۳۸۲). ماهنامه سیاحت غرب، ش ۷.